

نقیضه ضرب المثل (۹)

گرگ و پوستان دوزی؟

فروغ زال



روزی روزگاری شیر مثل همیشه، سلطان جنگل بود و گرگ هم دل پرخونی از او داشت؛ چون که نه زور مبارزه با شیر را داشت و نه شیر به او فرصت می‌داد که با خیال راحت به کارهای زشتش و بی‌ادب‌اش بپردازد. گرگ ساعت‌ها کلاس آموزشی رفت و کتاب‌های موفقیت دانلود کرد و در نهایت نقشه‌ای کشید.

فردای روزی که نقشه‌اش را به خوبی طراحی کرد به طرف شیر رفت و سلام و تعظیم کرد، احترام لازمه را به‌جا آورد و شیر با اینکه شیر بود اما خرفید شد. گرگ گفت: حضرت سلطان همه می‌دانند که شما پادشاه حیوانات هستید؛ اما جدیداً خرسی در جنگل پیدا شده که می‌گوید: «شیر سگ کی باشد؟ از این به بعد من سلطان جنگل هستم.» این‌ها با اینکه خودشان هم حیوان بودند اما باز برای بدویبراه گفتن به هم از نام حیوانات استفاده می‌کردند. شیر بدون این که پرس‌وجو کند، به حرف گرگ اعتماد کرد. خیلی عصبانی شد و گفت: دمازی از روزگار خرس دریابورم که در قصه‌ها بنویسند. گرگ گفت به نظرم لازم باشد با او مذاکره کنید. شیر گفت برو هرطور شده خرس را به اینجا بیاور. گرگ که دید قسمت اول نقشه‌اش عملی شده خیلی خوشحال شد. تعظیمی دروغین کرد و به طرف خرس رفت.

خرس بی‌خبر از همه‌جا زیر درختی نشسته بود و آب دماغش را بالا می‌کشید. گرگ به او نزدیک شد و گفت: مزده بده که برایت خبر خوشی دارم. خرس گفت: خوش خبر باشی، بگو ببینم؟ گرگ گفت: شیر تصمیم گرفته تو را که پرزورترین حیوان جنگلی به‌عنوان معاون خودش انتخاب کند. حالا هم مرا فرستاده تا تو را پیش او ببرم. خرس گیج، خوشحال شد و گفت: پس بیا همین حالا راه بیفتیم. و آن‌قدر تشنه مقام و مسئولیت بود که با خودش نگفت اصلاً معاون شیر بودن چه صیغه‌ایست؟

گرگ گفت هر چه زودتر برویم بهتر است؛ شیر را که دیدی باعجله به طرفش برو و بغلش کن تا بفهمد که داری از او تشکر می‌کنی. گرگ و خرس راه افتادند. شیر را که از دور دیدند، گرگ گفت: درست نیست من به حضور سلطان بیایم، خودت تنها برو. گرگ خودش را به پشت درختی رساند و از دور شیر را زیر نظر گرفت. خرس با شتاب به طرف شیر دوید تا او را در آغوش بگیرد و تشکر کند. شیر که دید خرس با شتاب به طرف او می‌آید، مطمئن شد که او دشمن است و قصد حمله دارد. پیش‌دستی کرد و به سمت خرس حمله‌ور شد. تا خرس به خودش بیاید شیر گلویش را فشرده و پوستش را کند.

گرگ با ادب و احترام پیش آمد و گفت تبریک می‌گویم حضرت سلطان! شما قوی‌ترین دشمن خود را از بین بردید. بعد نگاهی به پوست خرس انداخت و گفت: چه پوست گرم و نرمی. اگر اجازه دهید با پوست خرس برای شما پوستین قشنگی بدوزم که جدیداً هم مد شده و شما را در سرمای زمستان از برف و سرما نجات می‌دهد. شیر گفت: نمی‌دانستم نامردی مثل تو در کار مد و پوستین‌دوزی هم هست. گرگ گفت: اختیاردارید قربان! اجازه دهید نخ و سوزنم را بیاورم و پوست خرس را به تنتان اندازه کنم.

گرگ رفت و با سوزن نخ برگشت؛ با چرب‌زبانی پوست تازه خرس را به تن شیر پوشاند و بعد شکاف‌های آن را دوخت و گفت: بهتر است تمام روز را زیر آفتاب بمانید تا پوستین شکل تن شما را بگیرد، شیر چنین کرد. بر اثر تابش آفتاب پوست خرس بر تن شیر خشک شد؛ تا آنجا که دیگر نمی‌توانست قدم از قدم بردارد. عصر که شد گرگ به کنار شیر آمد و بدون اجازه مشغول خوردن گوشت خرس شد؛ شیر گفت: بیا پوستین را از تن من دریابور که خیلی گرسنه‌ام.

گرگ گفت: بهتر است همان‌طور بمانی تا از گرسنگی بمیری. آخر حیوان کم‌عقل، فکر نکردی که گرگ را چه به پوستین‌دوزی؟ اصلاً تو تا الان این‌همه زمستان را بدون پوستین گذراندی و یخ نزدی، حالا پوستین برای چه بود شیردهن بین‌دندان‌مردی بدبخت بیچاره.

از آن به بعد، درباره دشمنی که ادعای مهر و محبت کند، ضرب‌المثل «گرگ و پوستین‌دوزی؟» را به کار می‌برند و البته دنبال مد هم نروید خوب نیست.



نگاهی به سریال داوینچیز

بیاید حقان را بگیریم

سیده کوثر هاشمی‌زاده

نویسنده و طنزپرداز



ارزش‌های اسلامی و شئون اخلاقی را به سخره می‌گیرد. کنایه‌های سیاسی در این سریال به وفور دیده می‌شود. مدیران و مسئولان در این سریال به شکل افرادی مذهبی، تسبیح به دست، ریشو، مسجیدی و ایضا دورو، ریاکار و پخمه به تصویر کشیده می‌شوند. در این سریال تمام ارزش‌ها و سیاست‌های کشور به سخره گرفته می‌شود. از روابط ایران با چین و روسیه گرفته تا توافق اخیر ایران با عربستان و سیاست استعمارستیزی حاکمیت.

مدیران ۴ درصدی در این سریال دائماً حق مردم ۹۶ درصدی و ایضاً زن‌وشوهر داستان را پایمال می‌کنند و در نهایت چنین حسی به مخاطب القا می‌شود که پس حق را نمی‌توان از راه درست گرفت. حق را باید به زور گرفت؛ چه دزدی باشد و چه هرچیز دیگری. در نهایت اینکه در دنیایی که هیچ‌کس کارش را به درستی انجام نمی‌دهد و همه درحال دزدی و حق‌خوری هستند، تو نیز می‌توانی به همین ترتیب حقت را بستانی.

مانند بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌ها، پلیس و نیروی انتظامی در این سریال جایی ندارد و اساساً چه ضرورتی دارد آدم در شرایط بحرانی به پلیس مراجعه کند؟

در نگاه اول شاید بتوان گفت این سریال، نگاهی انتقادی به شرایط نامناسب اجتماعی دارد و شاید برخی مخاطبان با تکه‌های سیاسی‌اش دلشان خنک شود؛ اما با توجه به روندی که سریال تاکنون داشته، هیچ‌گونه نقطه امید و انگیزه نسبت به اصلاح جامعه را در آن نمی‌توان دید. انگار که در دنیایی پر از دزد و مال مردم‌خور قرار گرفته‌ایم و برای بقا در آن ما نیز باید به هرچیز جنگ بزنیم و به هر راه و روشی گذران عمر کنیم. قرار گرفتن این پیام‌ها در پوسته طنز و شوخی نیز نمی‌تواند از زهر موجود در آن بکاهد.

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که نقد و تخریب تفاوت‌های بسیاری با هم دارند. در نقد امید و روشنایی جریان دارد و در تخریب تنها سیاهی، تسویه حساب‌های شخصی و دشمنی وجود دارد و هیچ‌گونه انگیزه‌ای در جهت اصلاح جامعه در آن دیده نمی‌شود.

«داوینچیز» سریالی درام، کمدی، ماجراجویی و خانوادگی به کارگردانی افشین هاشمی است که از پلتفرم نماوا در حال پخش است. در خلاصه آن آمده است که این سریال داستان زن و شوهری به نام پرویز (سام درخشانی) و ملیحه (سیمنا تیرانداز) را روایت می‌کند که در موزه‌ای در تهران کار می‌کنند. یک شب که این زوج در حال انجام وظایف خود هستند، یک تابلوی نقاشی با ارزش را به صورت اتفاقی در موزه کشف می‌کنند. این اتفاق این دورا بر سر یک دوراهی قرار می‌دهد که می‌تواند زندگی‌شان را برای همیشه زیر و رو کند.

ژانر ماجراجویی داستان، توانسته طنز ضعیف آن را پوشش دهد و مخاطب را برای دانستن ادامه اتفاق‌هایی که قرار است بیفتد جلب کند.

این سریال را می‌توان به عنوان یکی از دهه‌ها نماد آزادی در صنعت فیلم‌سازی جمهوری اسلامی ایران به دنیا معرفی کرد. پس از تماشای اولین قسمت از این سریال، می‌توانید پیش‌بینی کنید که این سریال قرار است به بهانه ژانر کمدی‌اش بسیاری از ارزش‌ها و اعتقادات مردم را زیر پا بگذارد و به تمسخر بگیرد. اعتقاداتی که از لحاظ دینی و چه ملی-میهنی برای بسیاری از مردم ایران محترم و مقدس است.

در سکانسی از این سریال می‌بینیم که به فردی که مچ زن‌وشوهر داستان در دوران قبل از ازدواجشان را گرفته اصطلاح «ضدحال» نسبت می‌دهند و در آخر سکانس کشف و ضایع شدن او توسط پدر دختر را مشاهده می‌کنیم.

در بخش‌های متعدد سریال، شاهد به تمسخر گرفتن حدود محرم و نامحرم و سنت «یاالله» گفتن برای ورود به مکان‌هایی که ممکن است در آن خانمی حضور داشته باشد می‌شویم. یا در جایی دیگر شاهد این هستیم که شخصیت‌های داستان، به تمسخر این نکته را بیان می‌کنند که چون تصویر تابلوی نقاشی یک زن است به همین دلیل برایش محافظ زن گذاشته‌اند. سکانس‌هایی که به بهانه نقد افراد افراطی، نهاد و بنیان